نگاه ۱

نویسنده و شاعر همه نسل‌ها

درباره نیمقرن دوستی با جواد مجابی

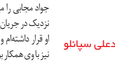

محمدعلی سپانلو

بیش از نیمقرن است که جواد مجابی را می‌شناسم؛ از نزدیک در جریان فعالیت‌های او قرار داشتم و در مقاطعی نیز با وی همکار بودم‌اما همین شناخت هم هست که به من جرأت می‌دهد او را یکی از نخستین شاعران نسل خودش بدانم. ما با هم سال‌ها را طی کردیم‌اید نه اینجا رسیده‌ایم، در میان کارهای او همه‌چیز آنلری می‌توان یافت. حقیقت این است که وی نویسنده، شاعر و نقاش همه نسل‌هاست. چندین نسل با او ارتباط برقرار کرده، آثارش را دوست دارند و آنها را دنبال می‌کنند. زمانی که در روزنامه اطلاعات با هم همکار بودیم و وی دبیر صفحه هنری روزنامه بود، من ۳۰ تا ۴۰ مقاله انتقادی نوشتم و با آنکه در دهه ۵۰ شاعر و سالمور زیاد بود، وی هیچوقت نگذاشت تا نوشته‌های وارده به خودش درباره نوشتن مقالات انتقادی، به من برگردد شود. این شاید جزو بهترین خاطرات من از اوست که همیشه از من در مقابل فشار سالمور محافظت می‌کرد و آن را همواره خود تحمل می‌کرد و اجازه نمی‌داد که این فشار به فرد دیگری از جمله من منتقل شود حتی به خاطر بی‌آبرو که در آن دوران فردی درباره وی و به ویژه من می‌گفت و با آنکه من اصلا فردی نبودم که اهل دعوا باشم یا روحیه تندی داشته باشم، با آن فرد کتک‌کاری کردم چرا که مجابی را دارای روح بزرگی می‌دانستم و هنوز هم می‌دانم. مجابی نویسنده‌ای است که در او نیز در گوشه‌ای از همین شهر شلوغ، تفسش می‌کند؛ مجابی را می‌گویم؛ «جواد مجابی» را. چواد مجابی برای من همیشه‌ال من، متردف است با یک روشنفکر تمام‌عیار؛ نه از آن دسته که تنها لاف روشنفکری را می‌زنند و کنج عافیتش، روزگار می‌گذرانند و نه از آن دسته هم که نان نام دیروزشان را می‌خورند و با اعتبار گذشته‌شان

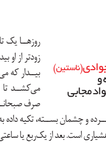

هر از او در شهر چشمی

روزی برای تامل

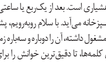

آسیه‌جوادی(نشین) نویسنده و همسر جواد مجابی

روزها یک تا دو ساعت زودتر از او بیدار می‌شوم بیدار که می‌شود طول می‌کشد تا بیاید برای صرف صبحانه در رفت و آمدم می‌بینمش با لیوان‌های فشرده و چشمان بسته، تکیه داده به تخت با سر پایین افتاده می‌دانم در کمال هشیاری است. بعد از یکروز با ساعتی، سوت‌زنان، آواز‌خوان یا ناله‌کنان به آشپزخانه می‌آید با سلام روبه‌رویم، پشت به ناهیچه می‌نشیند. اگر شعری ذهنش را مشغول داشته، آن را دوباره و سپاره زمزمه می‌کند هرباز با مقاوتی متفاوت روی کلمه‌های تا دقیق‌ترین خواتش را برای درک بهتر مفهوم بیابد. اگر کلمه‌ای را فراموش کرده یا به تبلیود کند کاملا مراجعه می‌کند و هرباز می‌گوید محو شده‌ام می‌شود کلمه‌های دیگر را در شعر حافظ میخوانم. عربی، یا مولوی جایگزین کرد انتخاب شاعر بهترین است. اگر مشقوایت آموزش شعر نباشد بحث درباره موضوع یا مطلب نازه را عنوان می‌کند. حین خوردن صبحانه گاه تا دو ساعت موضوع صحبت درباره آن موضوع است. تلفن‌ها شروع می‌شود بحث نیمه‌تمام می‌ماند. کسی برای دیدن نمایشگاه نقاشی‌اش از او دعوت می‌کند. این انتظار از آنجا می‌آید که سال‌هاست در این حیطه قلم زده و کتاب نوشته است. دیگری روزنامه‌نگاری است که سال‌هاست می‌خواهد با او مصاحبه کند کسی از سر لطف ما را به دیدن تئاتر یا فیلم دعوت می‌کند. سخنرانی درباره نامداری در جایی کار آموزش درباره دهنش مشغول قبول می‌شود که داده است. تا آن را انجام ندهد که با خودش برنمی‌گرد. روزنامه‌فروش زنگ می‌زند بسته روزنامه و بازگو می‌کند که از صفحه اول کدام پیشنهاد است. طبیعتا ترتیب در این خانواده علاوه بر مسایل زنتیکی، مشخصه‌ای در من به وجود آورده که من را مهیا کرده برای امری دنیوی که این امر همان صبر است. شاید یک خانواده نظامی یا یک محیط رشد دیگر من، در تبدیل فرد دیگری می‌شدم که هیچ شباهتی به فردی که امروز هستم، نداشت.

با این حساب جرا برای تحصیل در دانشگاه رشته حقوق را که از قضا جزو رشته‌های بسیار خشک است را انتخاب کردید؟

علت آن این بود که در آن دوران نسل‌ها اهمیت بسیاری برای خانواده‌ها داشت و پدر من فکر می‌کرد، قضاوت شغل خوبی برای من است. پس من همان طور که به ادبیات فکر می‌کردم به یک نوع زندگی اقتصادی مستقل هم فکر می‌کردم تا در کنار رفاه نانی از این شغل، بتوانم کارهای فرهنگی را هم انجام دهم. شاید در من دو نوع حس توامان وجود داشته است. یکی سر به هوایی و شاعرانگی که از طرف پدری به من رسیده و دیگری یک نوع دقت، سنجیدگی و عقلانیت که از طرف مادرم به من به ارث رسیده بود.

رشته حقوق قبول دارم که از همان بدو پیدایشش با یک نوع جذابیت برای خانواده‌ها همراه بوده است؛ ولی سال اصلی در اینجا این است که پس چگونه برای مقطع دکترا رشته اقتصاد را که نه با حال و هوایتان جور بود و نه جذابیت حقوق را داشت، برگزیدید؟

وقتی که من حقوق خواندم، برای شرکت در دوره دکترا باید فرانسه می‌دانستم که من بلد نبودم بنابراین به دلیل اینکه من در انگلیسی بلد بودم تنها می‌توانستم رشته حقوق اقتصادی را انتخاب کنم؛ البته در آینده متوجه شدم که رشته‌های اقتصاد در کشور ما کاربرد عملی چندانی ندارد و از همین رو دیگر هیچ‌گاه به آن رشته مدت کوتاهی در دادگستری و در فرهنگ و هنر کارمند ساده بودم و جالب است بدانید در زمانی که من کارمند بودم، ۳۲ سال داشتم و برای قاضی‌شدن باید به من ۳۵ سال تمام می‌رسید، که در آن دوسال فهمیدم که قاضی‌شدن به درد من نمی‌خورد. همان طور که بسیاری از همدوره‌های من هم به این نتیجه رسیدند مسئل سیمین بهبهانی، محمدعلی سپانلو، بدیعی و...

دقیقا از چه سالی بود که به‌طور حرفه‌ای وارد کار روزنامه‌نگاری شدید؟

من در سال ۱۳۴۶ وارد کار جدی مطبوعاتی شدم و با جهان نو و پس از آن با خوشه کلک گروم و سال ۱۳۴۷ به روزنامه اطلاعات رفتم و دبیری بخش ادبی آن روزنامه را برعهده گرفتم که این موقعیت من ۲۰ سالی در اطلاعات ادامه پیدا کرد؛ تا پیش از وقوع من ۲۰ سالی در اطلاعات ادامه پیدا کرد؛ تا پیش از وقوع انقلاب ۵۷ من در روزنامه اطلاعات مشغول بودم و کتاب و مجله‌های زیادی را در خانه‌ام داشتم که همه‌چیز را در خانه‌ام داشتم. البته در این زمینه بنویسم از طرفی حق دوم در عرصه ادبیات فعال بودم. سی‌ام کردم. نقد ادبی نوشیم چون تصور می‌کردم که نباید در آن سازوکار خیلی جدی وارد شوم. بنابراین سعی کردم در زمینه‌ای بنویسم که هیچ نقدی در آن حوزه نداشته باشم بنابراین به هنرهای تجسمی پرداختم و در این حوزه به‌صورت تخصصی و جدی نقد می‌نوشتم.

در سال ۱۳۴۷ کتاب چاپ شده‌ای هم داشتید؟

بله نخستین کتابم (فصلی برای تو) را در دی سال ۱۳۴۴ چاپ کرده بودم. این کار معرفی این کتاب در مجله فردوسی به چاپ رسید و این اتفاق خیلی مهمی بود زیرا معمولا معرفی شاعران در این مجله در شماره‌ای اول فراخور در این عرصه بسیار موثر بود و این کار باعث شد که من از شعر با محاور جدید آغاز کردم و کم‌کم به‌عنوان شاعر جوان شناخته شدم.

با محمدعلی سپانلو و حسین پناهی

در سال ۱۳۴۷ وارد کار جدی مطبوعاتی شدم و با جهان نو و پس از آن با خوشه کلک گروم و سال ۱۳۴۷ به روزنامه اطلاعات رفتم و دبیری بخش ادبی آن روزنامه را برعهده گرفتم که این موقعیت من ۲۰ سالی در اطلاعات ادامه پیدا کرد؛ تا پیش از وقوع من به روزنامه اطلاعات رفتم. البته در این فواصل یک مدت کوتاهی در دادگستری و در فرهنگ و هنر کارمند ساده بودم و جالب است بدانید در زمانی که من کارمند بودم، ۳۲ سال داشتم و برای قاضی‌شدن باید به من ۳۵ سال تمام می‌رسید، که در آن دوسال فهمیدم که قاضی‌شدن به درد من نمی‌خورد. همان طور که بسیاری از همدوره‌های من هم به این نتیجه رسیدند مسئل سیمین بهبهانی، محمدعلی سپانلو، بدیعی و...

دقیقا از چه سالی بود که به‌طور حرفه‌ای وارد کار روزنامه‌نگاری شدید؟

من در سال ۱۳۴۶ وارد کار جدی مطبوعاتی شدم و با جهان نو و پس از آن با خوشه کلک گروم و سال ۱۳۴۷ به روزنامه اطلاعات رفتم و دبیری بخش ادبی آن روزنامه را برعهده گرفتم که این موقعیت من ۲۰ سالی در اطلاعات ادامه پیدا کرد؛ تا پیش از وقوع انقلاب ۵۷ من در روزنامه اطلاعات مشغول بودم و کتاب و مجله‌های زیادی را در خانه‌ام داشتم که همه‌چیز را در خانه‌ام داشتم. البته در این زمینه بنویسم از طرفی حق دوم در عرصه ادبیات فعال بودم. سی‌ام کردم. نقد ادبی نوشیم چون تصور می‌کردم که نباید در آن سازوکار خیلی جدی وارد شوم. بنابراین سعی کردم در زمینه‌ای بنویسم که هیچ نقدی در آن حوزه نداشته باشم بنابراین به هنرهای تجسمی پرداختم و در این حوزه به‌صورت تخصصی و جدی نقد می‌نوشتم.

در سال ۱۳۴۷ کتاب چاپ شده‌ای هم داشتید؟

بله نخستین کتابم (فصلی برای تو) را در دی سال ۱۳۴۴ چاپ کرده بودم. این کار معرفی این کتاب در مجله فردوسی به چاپ رسید و این اتفاق خیلی مهمی بود زیرا معمولا معرفی شاعران در این مجله در شماره‌ای اول فراخور در این عرصه بسیار موثر بود و این کار باعث شد که من از شعر با محاور جدید آغاز کردم و کم‌کم به‌عنوان شاعر جوان شناخته شدم.

از فرار معلوم درسال‌های اول، بدلیل نبودید استان یا از مطالبتان در روزنامه اطلاعات جای کتیبه و از این کار اگراه داشتید؛ علت این اگراه چه بود و چه واقعه‌ای باعث شد با آن در ناگاه خود را بیابید؟ و از این کار اگراه داشتید؟

من زمان جیگرانی در میان روشنفکران به سر بردم و ما هم در اعتقاد دانشیم که روزنامه باید تمام مطالب و عقاید ما را جلب و منعکس کند. در این‌باره ما مطلق نگاه می‌کردیم و شیوه دیگری

نگاه ۲

روزی برای تامل

آسیه‌جوادی(نشین) نویسنده و همسر جواد مجابی

روزها یک تا دو ساعت زودتر از او بیدار می‌شوم بیدار که می‌شود طول می‌کشد تا بیاید برای صرف صبحانه در رفت و آمدم می‌بینمش با لیوان‌های فشرده و چشمان بسته، تکیه داده به تخت با سر پایین افتاده می‌دانم در کمال هشیاری است. بعد از یکروز با ساعتی، سوت‌زنان، آواز‌خوان یا ناله‌کنان به آشپزخانه می‌آید با سلام روبه‌رویم، پشت به ناهیچه می‌نشیند. اگر شعری ذهنش را مشغول داشته، آن را دوباره و سپاره زمزمه می‌کند هرباز با مقاوتی متفاوت روی کلمه‌های تا دقیق‌ترین خواتش را برای درک بهتر مفهوم بیابد. اگر کلمه‌ای را فراموش کرده یا به تبلیود کند کاملا مراجعه می‌کند و هرباز می‌گوید محو شده‌ام می‌شود کلمه‌های دیگر را در شعر حافظ میخوانم. عربی، یا مولوی جایگزین کرد انتخاب شاعر بهترین است. اگر مشقوایت آموزش شعر نباشد بحث درباره موضوع یا مطلب نازه را عنوان می‌کند. حین خوردن صبحانه گاه تا دو ساعت موضوع صحبت درباره آن موضوع است. تلفن‌ها شروع می‌شود بحث نیمه‌تمام می‌ماند. کسی برای دیدن نمایشگاه نقاشی‌اش از او دعوت می‌کند این انتظار از آنجا می‌آید که سال‌هاست در این حیطه قلم زده و کتاب نوشته است. دیگری روزنامه‌نگاری است امتحنه؛ که هیچ‌گاه وظایف روشنفکرانی را فراموش نکرده و همواره برای امرجه؛ و در سیر امرجه؛ بوده است.

نگاه ۳

از روزگار «خوشه» و «اطلاعات»

بازخوانی کارنامه روزنامه‌نگاری مجابی در گفت‌وگو با محمد حیدری

علی گل باز

محمد حیدری از آن دست روزنامه‌نگارانی است که هم فضای روزنامه‌نگاری قبل از انقلاب را درک کرده است و در کنار چهره‌هایی چون احمد شاملو قلمزده است و هم فضای بعد از انقلاب را تجربه کرده است و از این حیث شاید جزو معدود روزنامه‌نگارانی باشد که ۵۰سال است که به‌طور مداوم در این عرصه قلم‌زنی می‌کند؛ در کنار دکتر جواد مجابی در مجله «خوشه» و «اطلاعات» همکاری کرده است و از این رهگذر شناخت خوبی از شخصیت روزنامه‌نگار جواد مجابی دارد.

با روی ورود به بحث، آقای حیدری بفرمایید که سابقه آشنایی شما با آقای دکتر مجابی به چه دورانی بازمی‌گردد؟

من با آقای دکتر مجابی از سال ۱۳۴۵ در مجله خوشه آشنا شدم که با مرام آقای مجابی سبک عجیب غریبی بود که مدیوش آنها هوشنگ عسگری تنظیم گرفته بود این مجله را با خطط بخشی از آن برای امور سیاسی و اجتماعی تنظیم شده بود که مجابی آنشانامه و ایشان یکی از افراد تاثیر مجله بودند که شعرها و داستان‌هایشان در مجله چاپ می‌شد. بعد از پایان این دوره تمامی مستقیم من با ایشان کمتر شد تا اینکه در اوایل سال‌های آغازین دهه ۵۰ مجددا آقای دکتر مجابی را دوباره در کنار خود در سمت دبیر صفحه فرهنگی و هنری روزنامه اطلاعات دیدم و این همکاری تا اوایل انقلاب ادامه داشت.

با توجه به سابقه همکاری طولانی شما با آقای مجابی در روزنامه اطلاعات، به نظر شما کدام ویژگی صفحه «هنر و ادبیات» را که توسط ایشان مدیریت می‌شد از دیگر صفحات متمایز می‌کرد؟ و فعالیت ایشان را در عرصه روزنامه‌نگاری چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در اواخر دهه ۴۰ دو جریان در زمینه ادبیات و فرهنگ داشتیم یکی جریان غوغاسالار که شامل روشنفکرهای جنجالی بودند و اینها با حرکت‌هایی که از نظر خودشان آوانگاردیسم بود در جامعه و در بین جوانان مطرح می‌شدند و شاید محبوبیت و اعتبار خود را بعد از انقلاب از دست دادند. این دوستان بعد از انقلاب با انقلاب مطالبتش پیشروتر شد به‌ویژه با سال‌های قبل تفاوت محسوسی داشت. یادم می‌آید به مهندس کردجه گفته بودم: شاید آقای مجابی برای جبران این نقیصه به دبیری سرویس این صفحات گمارده شده است. که از صفحات فرهنگی - هنری روزنامه کیهان آن زمان که آقای دکتر مجابی سرویس بود و بیشتر به هنر روز توجه داشت کم نبود و به عبارتی روزنامه اطلاعات به اصطلاح امروزی‌ها در (نوگرایی) و به قول آن روزها در (جپ‌گرایی) از روزنامه کیهان عقب نماند.

بیرامون این موضوع خود مجابی در گفت‌وگویی به صراحت گفته است: «من رفتم روزنامه اطلاعات و سیمی کردم آنجا با همان الگوی کیهان، مطالب هنر جدید ایران و ادبیات امروز ایران را مطرح کنم و این شانس را داشتم که با تعداد زیادی از نام‌آوران عصر خودم آشنا بیدا کنم. نام‌آورانی همچون پیروداوود، دیدج بهروز، غلامحسین ساعدی، ابوالقاسم پاینده و شاعران و نویسندگان بزرگ آن روزگار. همچون شاملو، اخوان، سپهلو؛ براهنی، نادرنور و...

آن روز تاکنون مجابی بیش از ۵۰ کتاب شعر، رمان، نمایش‌نامه و مقالات متعدد پیرامون مسایل ادبی، اجتماعی و فرهنگی نوشته که اغلب آنها را مطالعه و مرور کردهام و با دیدگاه‌هایی در این زمینه‌ها آشنا هستم. همچنین بخت یارم بوده است که طی این سال‌ها با او همنشین و همپرسه و همپرده باشم و از مصاحبت با او به‌خصوص آنان و طنزهای بی‌نظیر و در موقعیت؛ لوذت ببرم. مجابی هم کتوب کتب «تاریخ طنز ادبی ایران» را در دست نوشتن دارد و خوشی می‌گوید این موضوع ۳۰سال است که با من زندگی می‌کند و براین باور است این تعریفی نیست که یک انگلیسی یا فرانسوی یا یک روسی برای ما از دل ادبیات هزارساله ایران درآورده و برای ما نوشته باشد که او بخواهد آنها را تکرار کند. مجابی که هنوز ۴۲ سال را از سر گذرانده است، تحصیلات خود را در رشته حقوق دانشگاه تهران به پایان برده و پس از این برای گرفتن مدرک عالی‌تر در رشته اقتصاد در همان دانشگاه مدرک دکترا گرفته است. دکتر مجابی هرچند از رشته‌های تحصیلی‌اش استفاده عملی نکرد ولی در رشته غیرانتشاراتی‌اش از سرشناس‌ترین چین چاپی‌ها جدید وچی و تمام‌عیار این روزگار است. رمان‌نویس، منتقد، محقق، نقاش، طنزنویس، نظریه‌پرداز و در یک کلام کارشناس برجسته هنر و فرهنگ است. این دیار است. خوب این همه‌جا را مدیون کار روزنامه‌نگاری‌اش می‌داند و بر این باور است که روزنامه‌نگاری ایران را وامدار مجابی می‌داند که کار متمول شود و ذهن را منضبط و فعال نگه می‌دارد وی باداور می‌شود در این رسم است که می‌گویند «فرشته الهام دارد» و ما نظام و مرکز داریم، یا اهم قوت حوصله داشت کار می‌کند. اینها دو راقع تبلیغی‌های تند است که آدمها را به راه می‌کشد. وی می‌ان اعتقاد دارد که دهه آخری دبیری است که ما با دهه‌ها و سال‌های اغازین دهه ۵۰ در کنار هم بودیم. بین تعارف باید گفت خیلی جدیت و دقت داشت. در این دوره در کنار دکتر مجابی را مجدد آقای دکتر مجابی را دوباره در کنار هم بودیم و بعد از انقلاب دوباره در کنار هم بودیم. گاهی اوقات آوازی می‌خواند و نقاشی می‌کرد و سعی دارم باقی مدتی هنر جدید را مطرح کنم و از معاشرت با دوستان همفکر بسیار لذت می‌برم اما چیزی که به جرأت می‌توانم بگویم این است که او گفته‌های کاری که در ۲۰ـ۳۰ سال اخیر به آنها بسیار بها می‌دهم، برایم مهم است. سفرکردن است.

از ارتباط چهره‌های مشهور حداقل برای بخشی از روشنفکران واعلی فرهنگ و هنر هست چه برایتان مانده‌اند؟ اسما شهرت برای شما دارای چه معنا و مفهومی است؟

شهرت یک چیز عوارضه است. شهرت این است که شما کاری می‌کنید و ذوق متوسط آن عصر به طرف شما جلب و شما قضاوت می‌کند و شما هم می‌خندید. آن ذوق متوسط چون معمولا به سمت یک میل‌مایلی شیب دارد، شهرت کسی قدلایی می‌کند اما به هر حال وجود شما در این زمینه‌ها برای من فقط تابع اهمیت دارد که اسم شما مطرح باشد تا اگر لازم باشد تخطیفی در مورد موضوعی انجام شود از آنلر و نوشته‌های شما هم در آن مورد استفاده شده است اما اینکه چقدر این مسئله عمق است آن را نمی‌دانم.

اما روزنامه‌های جایی به ما کمک کردند. در زمانی که ما خاهشین شدیم دو گروه خیلی به ما شاعران و نویسندگان کمک کردند. یکی نشریات بودند که هر دانند که ما هنوز زنده‌ایم و دیگری جوانان که جدا از اینجا آنها تشکر کنم. آنها به هر بهانه‌ای در دهه ۶۰ تا ۷۰ از نویسندگان، شعرا و فیلمسازان ایرانی دعوت کردند. این خیلی کار مهمی بود. انتظار می‌رفت که سرمایه‌لران بخشی از دارایی خود را به انتشار کتاب‌های ما اختصاص دهند اما این کار را نکردند و با این جولان کوچ‌درآمد بودند که با برگزاری و سخنرانی همه ما را از کنج عزلت و فراموشی درآوردند و در دانشگاه‌های معتبر دنیا برای ما برنامه ترتیب دادند. آیا از انتشار می‌کنم.

نگاهمان به جایگاه خود پس از ۳۰ـ۴۰ فعالیت ادبی و فرهنگی و هنری چیست؟ فکر می‌کنید جایی که امروز در آنجا ایستاده‌اید، هم‌ترازان این سال‌های پرتلاطم فعالیت‌هایتان هست؟

بله فضا که از آن حد سکنین بیرون شده که حتی چهره‌های چون شما که همواره از افراط و تفریط به دور بوده، که مجبور می‌شد، برخورد حذفی با برخی جریانات مستبد داشته باشد؟

خصوصیتها ما هر دو با هم آنها در این سال‌ها دیواره در حالی که از جلوی انداخت آنها در این کار بسیار مصر بودند و بارها با این جمله که (فرهنگ را خراب می‌کنی) از ما باید می‌شد تمل فجریات ساختن ما را خیلی جدی نمی‌گرفت و برای ما حکم می‌کرد حکم مرگ‌درت نیست با چیزی را می‌سنجیم در حالی که کار ما حکم مرگ‌درتن نیست با چیزی را می‌سنجیم بنابراین جملاتی مانند اینکه اینها فرهنگ نمی‌فهمند، شد نمی‌فهمند، هنر نمی‌فهمند و... در هر نسلی و جوانها دارد و نسل جدید نسل قدیم را می‌کوبید و نسل قدیم هم که به آنکار آن

با محمد سنندرانی

تاثیر بگذارد و آنها را «فرهنگی» تر کند؟ این کارهایی که شد هیچ‌کدام دلیلی بر آن نیست که ناگهان جامعه از لحاظ فکری رشد کند و طالب مظاهر زندگی شهری و نوعی از فرهنگی شود؟ کمی این موضوع را بازمی‌کنید؟

بایست گفت تولید آثار فرهنگی در ایران بی‌مقدمه نبود بلکه بود. اما مسائلی هم بود که این آثار بیشتر عرضه شد تا اینکه لزوما فهم شود. در آن زمان فکر و ذهن مدرنیته به هیچ‌چه مطرح نبود. در اینجای پاسخ‌گویی به عرضه هنر مدرنیته نیست. مردم مقاومت می‌کردند. ولی آرام‌آرام آن را به‌عنوان یک مد قبول کردند. البته این چیزها هم در جامعه ما درونی نشده بود. تا چه نیمقناد و دایمی نشد. باید گفت که در آن سال‌ها مدرنیته اساسا مطرح نبود بلکه آنچه مطرح بود مدرنیسم بود و تنها مظاهر نبود که در آن زمان مطرح و عرضه می‌شد. بطور مثال نقاشی نو عرضه می‌شد بدون آنکه در زمانش در آن زمان توجه حالت خنثی پیدا می‌کند البته که در آن زمان توجه حالت خنثی پیدا می‌کند البته که در آن زمان توجه حالت خنثی پیدا می‌کند البته که